

دیوان
شاطر عباس صبوحی

پیشکش احمد کرمی

شاطر عباس صبوحي، ۱۲۷۵ - ۱۳۱۵ ق.

[دیوان]

دیوان شاطر عباس صبوحي / به کوشش احمد کرمی. —
تهران: پیشاهنگ سخن، ۱۳۸۰.
۱۷۷ ص.

ISBN 964-93270-2-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
این کتاب در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف
منتشر شده است.
۱. شعر فارسی -- قرن ۱۳ ق. الف. عنوان.

۸ فا/۵

PIRY ۱۰۸/۶ د۹

۱۳۸۰

۹۸۸۵-۸۰م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:

اشارات پیابنگ سخن

دیوان اشار

سراینده، شاطر عباس صبوحي

کوشش، احمد کرمی
نوبت چاپ، اول اشارات پیابنگ سخن

تاریخ انتشار، ۱۳۸۲

شمارگان، ۱-۰۰ جلد

شابک، ۶۲-۳۳۷-۲-۹

آدرس، تهران، میدان انقلاب، جنب سینما مرکزی، کوی

مهرآباد، ساختمان ۳۶، طبقه دوم، واحد ۸، تلفن، ۶۳۳۰۳۳

یادداشت

به کمال تفرج صبوحی شکر ز خانه برزدن

به وصف آن لب با قوت گون دقیقه دقیقه

شاعر عباس صبوحی که نویسنده گان احوالش ولادت وی را به سال ۱۲۷۵ در گدیش را

به سال ۱۳۱۵ هجری قمری دانسته اند، شاعری است از مردمان کوچه و بازار و محبوب مردم

مردمان کوچه و بازار.

ظاهراً معروفیت او بیشتر بدان سبب است که چنانکه گفته اند از خواندن و نوشتن بی بهره بوده

و باین حال طبعی موزون داشته و اشعاری عاشقانه می سروده است.

نام پدر او اگر بلخی محمد علی و نام جدش رامشندی مراد نوشته اند و زادگاهش را شهر قم و
اقامتگاهش را شهر تهران دانسته اند و حرفه اش چنانکه از لفظ «شاطر» پیداست «بان پزی»
«نانوازی» بوده است .

به سال ۱۳۰۶ خورشیدی دوتن از کتبغروشان بازنه‌تران بطبع جزواتی چند «به نشر اشاعی»
به نام وی اقدام کردند. پس از آن مرحوم و جید دستگروی مدیر مجله ارمنان در طی مقاله‌ای
آگاهی داد که بخشی از این اشعار را در بخشی که از روزگار صغویه به جای مانده دیده است و مرحوم
فصیح الزمان شیرازی تخلص به رضوانی از شاعران متأخر یاد آور گردید که غزلی چند از آثار خود را
در دیوان «شاطر عباس» یافته است؛ در نگاه کنید به مقدمه دیوان اشعار استاد امیری فیروزکوهی
جلد نخست ص ۵۱ و هشت ، .

استقبال مردم از اشعاری که به هر حال با نام شاطر عباس مسبوچی عرضه شده بود، ظاهر
موجب گردید که برخی از دیگر کسان نیز به نشر مجموعه‌ای اشعاری به نام وی دست یازند
و به سبب آگاهی یا طمع آثاری از گویندگان دیگر را که حتی پاره‌ای از آنها تخلص گوینده را نیز
در برداشت به نام «شاطر عباس» انتشار دهند !

نویسنده این سطور الحان برآست که «شاطر عباس صبوحی» با عدم توانایی خواندن و نوشتن
 و با اندک پایه «سواد» به مدد قرینه ذاتی و طبع موزون، اشعاری می سروده است چنانکه
 همانندانی از وی نیز به دست آمده اند و این اشعار ساده و نه چندان تندرست، که خالی از
 شور و حالی نبوده، از سوی یاران و همکاران و دشمنان وی در آن به دامن نقل گردیده و مردمی
 را که با شگفتی از مردی «میواد» شعری مناسب با مذاق طبع خود یافته اند، خوش افتاده است
 و پس از یکماده ای از همین مردمان، هر جا شعری پذیرفته اند به مقتضای عدم آگاهی خویش و
 نقلی خاطری که به «شاطر عباس» «شعرش» داشته اند، آن را از وی پنداشته اند و از سوی دیگر
 طبع درزی و عدم حیاط جمعی از دست اندکاران نشر کتاب، مجموعه ای سخت نامرتب
 به دست داده است.



و امروز که نویسنده این سطور بر آن شده ام تا دیوان اشعار شاطر عباس صبوحی را بر حسب
 تقاضای گروهی از یاران عزیز انتشار دهم، هرگز مدعی نیستم که مجموعه ای یک دست از اشعار
 وی فراهم آورده ام بلکه ناگزیر این دیوان را بر بیاد نسخه خطی نوشته شده به سال ۱۳۱۰ هجری
 شمس

دبستان دولت و دقربای مطبوعه از آثار وی گرد آورده ام و تنها با حذف چند شعر مستحسن
و اشعاری که از سعدی و طرزی اقتضای وزرگر صفائی در آن راه یافته بود بینه کرده ام.
ولی لیکن هنوز در این دفتر اشعاری از سرایندگان دیگر یافت می شود و عدم یکدستی اشعار
خود گویای بر این سخنانست.

بهنگامی که چاپ این دیوان را آغاز کردم، دوستی دهنش ندوبند گوار که به ذکر نام عزیز خود
رضایت نداده اند. از مجموعه اسناد و مدارک و عکسهای تاریخی خود، عکس شطر عباس
صبوحی را با گشاده رویی در اختیارم نهادند که ضمن ابراز استنان از این لطف بیدریغ
آن را از نظر خوانندگان این دشر می گذرانم.

تهران - آذرماه ۱۳۶۲

احمد کری

ترسا پر ایسج سیرم کردی
من شیخ بدم راهب دیرم کردی
از کعبه کشیدی سوی حجاب نه مرا
صد شکر در عاقبت بخیرم کردی

*

ای دلبر عیسی نفس ترسائی
خواهم به برم ششی تویی ترسائی
گد پاک کنی به آستین چشم ترم
که بر لب خشک من لب ترسائی

فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۲	چو خوبنا به از این شستگان کوی تورا	۸	گل شگفت آن گل رخسار یاد آمد مرا
۲۴	مکن دریغ ز من ساقیا شراب شب	۱۰	پدر خواهد بسته وز لنگان چون کندش را
۲۶	صبر و قیامم در گریه یک نظر شب	۱۲	تا به قید غمش آورد خدا داد مرا
۲۸	تا چند پیش از تو باید نیاز کرد	۱۴	اگر روزی بدست آیم سز زلف نگارم را
۳۰	عشقت آتش بدل کس نتواند دل بست	۱۶	ای صیاد رچی کن بر جان نیم جانم را
۳۲	تو بیا ی و بدو عشاق خاک پای شست	۱۸	تا پریشان به رخ آن زلف سخن راست ترا
۳۴	عشقت آمد و من بجامم گرفت	۲۰	میت او را سر مولی سر سودانی ما

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶۰	تا بسانه بر آن زلف خم اند خمد زو	۳۶	سرخ و سیاه رخ و از زلف از باد و دست
۶۲	حلقه حلقه زلفش تا ز باد لرزان شد	۳۸	روزه دارم من افطام از آن لعل است
۶۴	نه تنباده بالای موز دست صندوب شد	۴۰	درین زمانه نیاری نه غمخساری نیست
۶۶	گری از خم آن زلف صیبا داشت	۴۲	بر سر مرغان یار من نزن انگشت
۶۸	شام بجران مرا صبح نمایان آمد	۴۴	خواب دیدم که همی خون ز کلام میرفت
۷۰	دلبرم که چشم لب خود باز کند	۴۶	رفت دلم همچو گوی در خم چو گلان دوست
۷۲	ای خوش اما نگه قدم در ده میخانه زدند	۴۸	تا مرا عشق تو ای خسرو بخوان به سر است
۷۴	ترک من چون حلقه شکین کامل بشکند	۵۰	ای که در خم آن زلف شانه میطلبد
۷۶	یاد از آن روزی که کس راه بدین محضر نمود	۵۲	جلوه روی تو آفتاب ندارد
۷۸	گفته بودی که بیای غم از دل برد	۵۴	دیدم در جبر تو شرمنده احسانم کرد
۷۸	سالم داشت تو را خانه نقد تر کشید	۵۶	دلبر بمن رسید و جفا را بهانه کرد
۸۰	آنکه رخسار تو با زلف گره گیر کشید	۵۸	بی شاد و شمع و شکر و می چه توان کرد

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۰۶	طالب طره خم در خم جانانه شدم	۸۲	پرد تا باد صبا از رخ جانانه کشید
۱۰۸	تا در آن حلقه زلف تو گرفتار شدم	۸۴	بگو شدم فردای آنکه دلش یار سایید
۱۱۰	خوش یکشد بسوی تو این عشق سرگشتم	۸۶	گر زردم آن مه دو بهشت آید
۱۱۲	من اگر ندلم و قلاشم اگر درویشم	۸۸	کی روا باشد که گردد عاشق غمخوار خوار
۱۱۴	وقت آن شد که سرخوش من از غم گشتم	۹۰	شوم من اگر چه صید غرقه در خون گشته تو کش
۱۱۶	صبر در عشق تو جاناندا چندان گشتم	۹۲	چنان سدی ز چین بسته است آنزلفین گشتم
۱۱۸	دو چشم من تو خوش یکشد ناز از هم	۹۴	ای خواجه چشم من بجز سوی خطاست و خال
۱۲۰	باردگر به کوچه رندان گفتم	۹۶	بشی بخواب زدم بوسه بر لبش بخال
۱۲۲	وقت آنست که از خانه به بازار شوم	۹۸	ز عشق روی تو چون میل از گل
۱۲۴	تویی در ملک جان جان چه جانی جان مریان	۱۰۰	تا بوسه ای از لعل دلا رام گرفتم
۱۲۶	از حسرت شمع خفت افشاده در ظرف چمن	۱۰۲	پیوسته من از شوق لب لعل تو شدم
۱۲۸	در چشم زلف تو پاینده خون شد دل من	۱۰۴	ترنج غیب آن یوسف عزیز چو دیدم

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
آسمان گرز گریبان قفسه آورده بدون	۱۲۰	ای که صد سلسله دل بسته برموداری	۱۴۸
خدا نیست که برگرد عارض ترش است این	۱۲۲	دل نهاده بر آن زلف پر شکن که توداری	۱۵۰
زلفت از سبیل تر سر زده بر طرف چمن	۱۲۴		
فصل سهار شد یا تا به چشم آوریم رو	۱۲۶	مختص	۱۵۲
از حالت چشم تو مرا بیم گرفته	۱۲۸		
به جست یازدم دل به زلف بارگه	۱۳۰	خزاینه تمام و اشعار پرکنده	۱۵۷
غمت شود بدل من فردن دقیقه دقیقه	۱۴۲		
بر جان شمر عشقت خوش میکند زبانه	۱۴۴		
دلبر ابروی ماه است این پریشان مو است دی	۱۴۶	رباعیات	۱۶۹